

شاهدنامه

از قیام تا اتعام

خیابان سوم

اثر بی نظیر شاعر توانمند
زنده یاد الهامی کرمانشاهی
بر وزن شاهنامه

به کوشش: علی انسانی

۸۳۷ نجوید ز توای زنازاده مرد؟
 بسا زود کز تو برآرند گرد
 چو دید این چنین خواهر شهریار
 سر بانوان؛ زینب داغدار

خطبه خواندن حضرت زینب در مجلس یزید و گفتگو پیش آن پلید

۸۳۸ بیا خاست چون باب خود بو تراب
 یکی خطبه برخواند نغز و صواب
 سپس رو به وی کرد و گفت ای یزید
 درست است گفت آنچه ربّ مجید
 که آن تیره جانان دل بی فروغ
 که خوانند آیات ما را دروغ
 بخندند بر گرفته ای یزیدی
 بود زشت اندامشان زان بدی
 هم آیدون که بر ما به سختی چنین
 بستی ره آسمان و زمین
 همی چون اسیران روم و فرنگ
 بپا داشتی دست در پالهنگ
 گمانت که در نزد پروردگار
 عزیزی تو بسیار و ماییم خوار
 وز آنرو ببینی درافکنده باد
 بیینی به هر سوی خندان و شاد
 ۸۳۹ نبینی ز آل پیمبر به جای
 شده مرز اسلام یکسر تو را
 همانا ندانی که یزدان چه گفت
 همی با پیمبر دُر راز سفت
 که منما گمان ای رسول امین
 که این مهلت ما به بدخواه دین
 بود بهر ایشان نکو در جهان
 بسی هست بد؛ لیک ز ایشان نهران
 امانشان بدادیم این چندگاه
 که سنگین نمایند بار گناه
 ۸۴۰ عذابی بود بهر ایشان به کار
 تو آتی که چونت نیاکان به جنگ
 نسی شان ببخشید و آزاد کرد
 که بر جای آن نیکویی این کنی
 بداری پس پرده ها سرفراز
 ۸۴۱ عیال رسول خدا را چنین
 بر مردم آری گشاده جبین
 که پاینده در آن بمانند و خوار
 فتادند در بند اسلام، تنگ
 نباشد ز داد ای بداندیش مرد!
 به اولاد او کینه آیین کنی
 زنان و کنیزان خود را به ناز
 بر مردم آری گشاده جبین

- ۸۴۲ برهنه سر آری به بازار و کوی
ولی زین په از چون تو نژود امید
نسپورده از خون پاکان تننت
به آل نبی چون شود مهربان
- ۸۴۳ بگوید که ای کاش آبای من
شدندی ز کردار من شادمان
بگوید سپس چوب بر آن دو لب
نکو می‌نگویی چرا این چنین
همه زخم سر بسته‌ات بر گشاد
نیاکان خود را چه سازی خطاب؟
- ۸۴۴ به زودی تو خود نزد ایشان روی
بگویی نبد کاش دستی مرا
نمی‌گشت دستم به چوب آشنا
پس آن غم‌زده بانوی داغدار
که یارب به حق رسول انام
به آن کس بکن خشم خود را پدید
سپس گفت باوی که ای مرد دون
همه آنچه از کینه بد می‌کنی
نکندی مگر پوست از خویشتن
- ۸۴۵ به زودی ببینی که خیرالبشر
می‌پندار آنان که دادند جان
بمردند و گردیدشان خاک، تن
همه روزی از نور یزدان خورند
به تو بس بود دادگر پادشاه
- ۸۴۶ که بیندشان مسلم و گبر، روی
که مامت جگر بند عمش مکید
شده چون هیون از گنه گردنت
کسی گآورد این سخن بر زبان
بدیدی در این نامور انجمن
بگفتند دستت نبیند زبان
که بوسیدی اش مصطفی (صلی الله علیه و آله) روز و شب
که خرم شدت جان‌اندوه‌گین؟
ز خون جوانان هاشم نژاد
که از مردگان نشنود کس جواب
وز آنچه از تو سر زد پشیمان شوی
زبان وقت گفتن بستی مرا
نمی‌زد سر آن گفت‌ها از منا
بسنالید بر در گه کردگار
بکش از بدانندیش ما انتقام
که از تن سر شاه ما را برید
تو خود ریختی از تن خویش خون
نه بر بی‌گناهان، به خود می‌کنی
به خنجر دریدی هم از خویش، تن
بجوید چه سان خون فرخ پسر
به راه خداوند در این جهان
که هستند زنده بر ذوالمنن
تن و جان از آن نور می‌پرورند
رسول خدا دشمن کینه خواه

من استاده‌ام پیش تو اشکبار
که بر من چنین سرزنش آوری
شگفتا! ز نیکان بریده است مهر
ز قومی که هستند شیطان پرست
به ما اهل بیت رسول امین
در انجام، ابلیس و یارانش خوار
براندازی و هست بر تو نهان
بلند است آغاز و انجام ما
بسپوشانی و وحی جبریل را
تورا هست گرد در جهان بایستی
در آن دم که آید ز یزدان ندا
ستم پیشگان تبه روزگار
سعادت بُد و وحی دمساز ما
که بینیم مزد نکویی حیب
بخندید و از روی طعنش بگفت
سخن‌ها که گوید زن سوکوار
همی مرگ خویش از خدا جویدا
دل تنگ تو هر چه خواهد بگوی
رخ خویش برکاشت سوی امام
نژاد از که دارد؟ ورا نام چیست؟

اگر چند از گردش روزگار
ولیکن به چشم از آن کمتری
چه سازم که وارونه گردد سپهر
که آرد سپاه خدا را شکست
۸۴۷ بکن هر چه خواهی زبیداد و کین
که گردد سپاه خدا رستگار
تو خواهی که بنیاد ما از جهان
که هرگز نمیرد ز تو نام ما
تو نتوانی آیات تنزیل را
همه پستی و خواری و نیستی
۸۴۸ وز این‌ها فزونت رسد از خدا
که دورند از رحمت کردگار
سپاسم به یزدان که آغاز ما
در انجام آمد شهادت نصیب
۸۴۹ بداختر چو گفتار بانو شنف
که در کام دانا بوَد خوشگوار
که او هر چه گوید ز غم جویدا
تو هم تا توانی بزار و بموی
چو گفت این از آن بانوی نیک نام
بپرسید کاین پور بیمار کیست؟
۸۵۰

Copyright © 2014, 1432 AH



این عکس که در صفحه نیکونامی است معروف خرد، چو عارف بطامی است
آن کس که به علم و معرفت چون جامی است فردوسی شاه کربلا «الحسامی» است
ادیب الممالک فرانانی

مکتب
فرانانی

